

«وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ» شرح این آیه با تمام اجزایش سابقاً گذشت.

«وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ» و هر که به خدا به اعتبار شرک به ولایت شرک ورزد «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» به گمراهی سختی دچار شده است، گمراهی را به بعد و دوری توصیف کرد از باب مبالغه به اعتبار دوری از صاحبش.

«إِن يَدْعُونَ» اگر این مشرکین به خدا، یا به علیؑ «مِنْ دُونِهِ» که غیر از خدا، یا غیر از علیؑ، رابخوانند، «إِلَّا إِنْشَاءً» جز مؤنثها رانمی پرستند از جهت اینکه آنها بت هایشان را مؤنث می نامیدند و می گفتند: انثی بنی فلان، و انثی بنی فلان، یا اینکه آنها نفس اماره هایشان را عبادت می کنند که آن اناث عالم صغیر است، و آن عالمی است که شیطان در آن عالم قدرتمند است و انسان را امر و نهی می کند، یا اینکه آنها پیشوایان گمراهی را اطاعت می کنند، و پیشوایان ضلالت از جهت اینکه فعلیت هایشان فعلیت های نفسهای اماره است جهت مردانگی، برای آنها باقی نمانده است، نه بالفعل و نه بالقوه.

«وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا» شیطان خارجی یا شیطان ظاهر به سبب نفسهای اماره شان، و مرید (گردن کش - نافرمان) و مار (دیو - غول) و کسی است که از اطاعت خارج باشد و خیری در او نیست. «لَعَنَهُ اللَّهُ» نفرین خدا بر او باد، این جمله، اخبار حال او است، جمله استیناف، یا صفت، یا حال است.

«وَقَالَ لَا تَخِذْنِ مِنْ عِبَادِكَ» یعنی از هر فردی از بندگان تو یا از

مجموع بندگان تو، و آوردن لام قسم و نون تأکید برای تأکید و مبالغه در وقوع آن است.

«نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» یعنی بهره‌ی معینی که برای من واجب شده، یا برای من تعیین شده و آن جزء سجّینی (جهنمی) از هر بنده است یا اهل جهنم از بندگان، و روایت شده که از بنی آدم نود و نه قسم در آتش است و یک قسم در بهشت. و روایت شده که از هر هزار نفر یک نفر برای خدا و بقیّه همه برای آتش و ابلیس است.<sup>۱</sup>

«وَلَا ضِلَّ عَنْهُمْ» یعنی از راه راست و هدایت، گمراه می‌کنم.  
 «وَلَا مَنِيْنَهُمْ» یعنی آنها را به آرزوهای دور و دراز باطل مبتلا می‌کنم مانند طول عمر و رفعت و حشمت و زیادی اموال و غیر اینها.  
 «وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ ءَاذَانَ الْأَنْعَمِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» تغییر خلق خدا به سبب تغییر صورت ظاهری آن است بدون اذن از خدا مانند بریدن گوش از حیوان و انسان و اخته کردن آنها و همه‌ی اینها مثله است، یا مقصود تغییر صفت ظاهری است بدون اجازه‌ی خدا، یا تغییر صورت باطنی است مانند تغییر صورت انسانیّت از استقامت به انحنا و تبدیل کردن صورت‌های انسانی آنها به صورت‌های بوزینه‌ها و خرس‌ها به سبب فریبی که از شیطان می‌خورند.

یا تغییر صفت او باشد مانند تغییر استقامت او از طریق الهی به کجی و اعوجاج و تغییر دین مستقیم او به ادیان منحرف، و تغییر فطرت او از اسلام به فطرت کفار و لازمه‌ی آن تغییر او امر و نواهی خداست، پس صحیح است آنچه

۱- تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۱، مجمع البیان: ۲، ص ۱۱۳

که در خبر آمده است که تغییر دین خدا به تغییر او امر و نواهی او، تفسیر شده است.

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ» و کسی که شیطان جنّ یا انس را «وَلِيًّا» دوستدار قرار دهد «مَنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» یا صاحب اختیاری به غیر از خدا برگزیند، به سبب اتلاف سرمایه اش که همان لطیفه ی انسانی است، به خسران آشکار افتاده است.

«يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ» استیناف است در موضع تعلیل. یعنی به علّت وعده و آرزوها.

«وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» که شیطان جن القامی کند جز فریب عایدشان نمی شود. «غُرَّةٌ» یعنی او را فریب داد و به باطل او را تطمیع کرد، و مقصود چیزی است که انسان به آن مغرور شود بنا براین مفعول به می شود، یا مقصود از «غروراً» نیرنگ و به طمع انداختن است که جانشین مفعول مطلق، یا مفعول مطلق بدون لفظ فعل است.

### آیات ۱۲۱-۱۳۰

أُولَٰئِكَ مَا وَلَّهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱)  
وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ  
مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲) لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ  
يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا )

(۱۲۳) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۱۲۶) وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) وَإِنَّ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ مِ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

### ترجمه

سرا و سرانجام ایشان جهنم است و گریزگاهی از آن نمی‌یابند. و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، زودا که به بوستانهایی در آوریمشان که جویباران را فرو دست آن جاری است [و] همواره - جاودانه - درآند، بر وفق وعده‌ی

حق الهی و کیست راستگوتر از خدا؟ [و عده‌ی الهی] بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کسی مرتکب ناشایستی شود، جزای آن را می‌یابد و برای خود در برابر خداوند یار و یآوری نمی‌یابد. و مردان و زنانی که کارهای شایسته کنند و مؤمن باشند، آنانند که وارد بهشت می‌شوند و به اندازه‌ی ذره‌ی ناچیزی نیز بر آنان ستم نمی‌رود. و چه کسی به‌دین‌تر از کسی است که روی دل به درگاه خدا آورد و نیکوکار باشد و از آیین پاک ابراهیم پیروی کند و خداوند ابراهیم را [همچون] دوست خود برگرفته است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداوند است و خداوند بر همه چیز چیره است. و از تو درباره‌ی زنان نظر خواهی می‌کنند، بگو خداوند درباره‌ی آنان به شما فتوا می‌دهد - و نیز در آنچه از کتاب بر شما خوانده می‌شود، [آمده است] - که [حکم او] درباره‌ی دختران یتیمی که حق مقرر آنان را نمی‌پردازید، و میل به ازدواج با آنان ندارید و نیز کودکان مستضعف [یتیم و محروم] این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف بکوشید و هر خیری که انجام دهید خداوند از آن آگاه است. و اگر زنی از ناسازگاری یا رویگردانی شوهر بیمناک باشد، بر آن دو گناهی نیست که بین خود صلحی کنند، و صلح بهتر است، و آزمندی در دلها خانه دارد، و اگر نیکوکار و پارسایی کنند، [بدانید که] خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. و هر قدر هم که بکوشید و بخواهید نمی‌توانید بین زنان به عدل و انصاف رفتار کنید، پس [در میل به دیگری] پارا از حد فراتر مگذارید تا همسر [پیشین] خود را به نحوی بلا تکلیف بگذارید، و اگر به اصلاح بپردازید و تقوی پیشه کنید، [بدانید که] خداوند آمرزگار مهربان است. و اگر از هم جدا شوند خداوند هر يك را با توانگری خویش بی‌نیاز گرداند، و خداوند گشایشگر فرزانه است.

### تفسیر

«أُولَٰئِكَ» آنان که شیطان بر آنها مسلط است.

«مَا وَلَهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا» یعنی مفرّ و جای فراری ندارند، و این بدان جهت است که آنان در طریق عالم سفلی و دار شیاطین متمکن شدند که رجوع برای آنان ممکن نیست.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که بایعت عامّ ایمان آوردند، بنابراین باید این قول خدای تعالی: «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، اشاره به ایمان خاصّ و لوی باشد، زیرا عمل، مادام که از ایمان قلبی و پیمان علوی صادر نشود عمل صالح نمی‌شود. یا مقصود کسانی است که بایعت خاصّ و لوی ایمان آوردند و به وسیله‌ی کسب خیرات عمل صالح انجام دادند تا اینکه در ایمان متمکن شدند (چون ایمان مادام که انسان در آن متمکن نشود و دیعه و امانتی است که احتمال زوال در آن می‌رود).

«سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» به زودی آنها را داخل بهشتهائی می‌کنیم که از زیر درختانش نهرها جاری است، زیرا طریق آنان طریق قلب و طریق ولایت است که به عالم علوی می‌رساند و در آن عالم جنّات است.

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا» وعده داده است خداوند وعده دادنی.

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» پس خلافی برای وعده‌ی خدا نیست، باتأکیدات متعدّد این مطلب راتأکید کرد، سپس کلام را از بیان حال مؤمنین به خطاب با منافقین پیرو شیطان برگردانید، پس فرمود:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ» یعنی شما و اهل کتاب انتساب به نبی و کتاب را آرزو می‌کنید که خدا گناهان شما را هر چه که

باشد بیخشايد. و با شما معامله‌ی پدر با عزیزترین اولادش را انجام دهد، در حالی که مطلب بستگی به آرزوها و آرزوهای اهل کتاب ندارد، بلکه

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ ي» شما از کسانی نیستید که گناهانش بخشیده شود یا محو و یا تبدیل به حسنه گردد، زیرا این کارها برای کسی است که نبی و امام یعنی یار و یاور داشته باشد، و شما که از نبوت و ولایت منحرف شدید، به خود بستن و نسبت دادن احکام نبوت سودی به حال شما نمی‌رساند، پس هر کس کار بد انجام دهد کیفر آن را می‌بیند.

«وَلَا يَجِدْ لَهُ» یعنی نمی‌یابد برای خودش

«مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا» بدون مظاهر خدا، یاور و صاحب اختیاری که امور او را متولّی شود، از قبیل امامی که از جانب خدا منصوب شده و صاحب ولایت باشد.

«وَلَا نَصِيرًا» و نه نبی به حقّی که او را در مقابل چیزهائی که ضرر می‌زند، یاری کند.

روایت شده که اسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد<sup>۱</sup>: ای پدر چه می‌گویی در گناهکار از ما و از غیر ما؟ پس فرمود: «لیس بأمانیّک و لا امانیّ اهل الکتاب من یعمل سوءاً یجزیه» و آن اشاره به تعمیم حکم است و منافاتی با تخصیص خطاب به منافقین که دین را به خود بسته‌اند ندارد.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» زیرا که شرط قبول عمل، ایمان خاص و بیعت به دست علی علیه السلام است، یعنی اینکه عمل صالح وقتی صالح می‌شود که از ایمان ناشی شود و به او

۱- تفسیر صافی: ۱، ص ۵۰۲، عیون اخبار الرضا: ۲، ص ۲۳۴ / ح ۵

بازگردد، و گرنه عمل صالح نمی‌شود اگر چه ظاهر عمل، صالح باشد. زیرا اصل صلاح، ولایت علی علیه السلام است و هر فعلی که از وجهه‌ی ولوی صادر شود آن صالح است هر چه که می‌خواهد باشد و هر فعلی از آن جهت صادر نشود فاسد است.

«فَأُوْكَتِلِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» «نقیر» یعنی چیز اندک، و نقیر عبارت از نقطه‌ی وسط هسته‌ی خرما. و علّت اختلاف بین دو فقره از آیه که در اوّلی شرط مجمل است و جزاء مضارع بدون فاء است و در دوّمی تفصیل در شرط داده و جمله را اسمیه مصدرّ با فاء آورده است، این است که این نوع سخن گفتن از عادت صاحبان حیا و کرم است که در جانب وعید به اجمال و در جانب وعده با تفصیل و تأکید سخن می‌گویند.

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» استفهام انکاری است و در آن معنی تعجب است، عطف است بر «من يعمل من الصالحات» به اعتبار لازم کلام و آن این است که هیچ‌کسی بهتر از ابراهیم از جهت دین نیست، و اشاره به علّت حکم و به وصف دیگری است که مشعر به مدح است.

زیرا که مقصود از «من اسلم وجهه لله» عبارت از مؤمن است، و مقصود از «محسن» کسی است که عمل صالح انجام دهد، چون که ایمان عبارت است از تسلیم وجه باطنی و خالص گردانیدن آن به کسی که به دست او بیعت کردی، و چون کسی که تو با او به بیعت حقّ بیعت کردی واسطه است بین تو و بین خدا. اخلاص وجه برای او، اخلاص برای خداست، و آن علی علیه السلام و جانشینان اوست. و احسان این است که عامل اجرای امر کسی باشد که او اصل حسن و



نیکوئی باشد و آن علیّ علیه السلام و جانشینان اوست چنانکه در بیان عمل صالح گذشت. گویا که گفته باشد: احدی از جهت دین بهتر از آنان نیست.

زیرا که حسن دین یا با عمل است و آن در صورتی است که عمل از اطاعت امر حسن حقیقی صادر شده باشد، و یا با اعتقاد و عمل قلبی است و آن در صورتی است که به امام زمان خود عارف بوده بایعت کردن با او، وجهی و روحانی خویش را که همان حسن حقیقی است، به دست آورد. لذا کسانی متّصف به وصف عملی هستند که به وجه صادر از حسن حقیقی، و به انقیاد و اطاعت ناشی از اعتقاد به آن حسن حقیقی متّصف باشند.

این گونه تفسیر «محسن» که بیان شد به این حدیث نبوی اشاره دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «احسان آن است که تو خدا را عبادت کنی گویا که او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند»، یعنی احسان هنگامی صادق است که عمل با مشاهده‌ی خدا که همان مشاهده‌ی امر خدا است انجام شود تا اینکه مصدر فعل امر خدا باشد.

(عمل صالح) را در جانب معلول از آن جهت مقدّم آورده است که عنوان مطلب، اعمال و جزاء اعمال، و مؤخّر آوردن (احسان) که آن به معنی عمل صالح، در جانب علّت است، برای این است که ایمان ذاتاً بر عمل صالح مقدّم است.

«وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» در آن اشاره است به اینکه مقصود از «محسن» کسی است که اعمال قلبی و لوی را انجام دهد و نفسش از رذائل و پلیدی‌ها و وسوسه‌ها خالی بوده، به زیور خصلت‌های خوب و الهامات و سخن گفتن و مشاهدات و معاینات آراسته باشد.

و مقصود از پیرو ملت ابراهیم کسی است که به اعمال قالبی و احکام نبوی از واجبات و مستحبات عمل کند و منهیات را ترك نماید، زیرا کسی که به دست علیؑ توبه کند و آداب سلوک و احکام قلب را از او بگیرد باید به احکام قالبی عمل کند، چون احکام قالبی مانند پوسته برای احکام قلبی هستند، و مادام که پوسته حفظ نشود مغز حفظ نمی‌شود.

و «حنیفاً» حال از «واتبع» یا «ملت»، یا «ابراهیم» است، و عدم رعایت تأنیث یا از باب این است که حنیف به فعل به معنی مفعول تشبیه شده است و یا از باب این است که «ملة» به علت اضافه شدن به ابراهیم از مضاف الیه خود مذکر بودن را کسب نموده است، زیرا حذف مضاف الیه صحیح است. و «حنیف» به معنی خالص یا روگردان از دین‌های دیگر است، یا کسی است که به اسلام گرایش دارد و بر آن ثابت است. «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» عطف است مشعر به تعلیل (ذکر علت) است به تقدیر «قد» یا بدون تقدیر بنابر اختلافی که در آن وجود دارد.

و در خبر از امام صادق و باقر آمده است<sup>۱</sup>: خدای تعالی ابراهیم را به بندگی گرفت پیش از آنکه او را به نبوت برگزیند، و او را به نبوت گرفت قبل از اینکه او را به رسالت بگیرد، و او را به رسالت مبعوث کرد قبل از اینکه او را به عنوان دوست خود گیرد و او را به دوستی برگرفت قبل از آنکه او را به امامت برقرار سازد.

در آیه بعد، پس از اشاره به انتهای عبودیت، به مراتب کلی چهار گانه‌ای اشاره نمود که امتهات مراتب خلافت الهی است و تحت هر مرتبه‌ای از آن، مراتب جزئی بی‌نهایت نیز وجود دارد.

۱- تفسیر صافی: ۱/ ص ۵۰۳- اصول کافی: ۱/ ص ۱۷۵/ ح ۲ و ۴.

شرح آن مراتب بر سبیل اجمال به نحوی که طبیعت مردم از آن بیزار و خسته نشود و سبب جنجال و جدال و گفتگو نگردد، این است:

انسان از ابتدای خلقتش تا آخرین مراتب وجودش که نهایی ندارد دارای حالات مختلفی است که بر او عارض می‌شود، و شؤون متضادی را به خود می‌گیرد که گویا در هر روز دارای شأنی است.

در آغاز خلقتش نطفه‌ای است در مکان معین مستقر، سپس کم‌کم در اطوار جمادیّت حرکت می‌کند تا به مرتبه‌ی نبات می‌رسد، و تدریجاً در آنجا که حرکت می‌کند به جایی می‌رسد که روح حیوانی در آن دمیده می‌شود تا اینکه تدریجاً به آن حدّ می‌رسد که روح دماغی در آن دمیده می‌شود، سپس بعد از استحکام اعضاء و پوست او به نحوی که آماده‌ی رسیدن هوا به او بشود به دنیا می‌آید در حالی که در او مدرکات حیوانی که بالفعل ظاهر است وجود دارد تا اینکه به تدریج به جائی می‌رسد که مدرکات باطنی او به فعلیّت می‌رسد و در او عقل بالقوه موجود است که عقل هیولائی نامیده می‌شود.

و غذای او در رحم، خون تازه است که صلاحیّت دارد غذای او باشد، و بعد از تولّد خونی است که تبدیل به شیر شده است تا موافق بدنش باشد. و پس از استحکام اعضاء و سفت شدن و غلظت استخوانش که دیگر غذائی غیر از شیر به او ضرر نرساند از شیر گرفته و با غذاهای لذیذ دیگر تغذیه می‌شود، و جز آنچه را که اشتها به آن دارند نمی‌شناسد تا به دوران مراغه (تمیز) می‌رسد که اجمالاً بین خیر و شرّ تمیز می‌دهد، و تدریجاً به زمان رشد و استعداد تمیز بین خیر و شرّ باطنی می‌رسد، و در این موقع است که عقل او بالفعل شده و آماده درك اوامر و نواهی تکلیفی می‌گردد.